

پژوهش‌های تطبیقی و جست‌وجو برای یافتن پیوندها و بنمایه‌های مشترک میان تمدن‌ها و فرهنگ‌های گوناگون اکنون در بسیاری از رشته‌های علمی، همچون زبان‌شناسی و اسطوره‌شناسی، رواج یافته و به نتایجی روشن‌گر رسیده است که بنیادهای جهان شمول یا منطقه‌ای را در فرهنگ و تمدن بشر کمابیش روشن می‌کند.

گویا این‌گونه پژوهش‌ها به دلیل نویابودن هنوز به نتیجه‌های قطعی نرسیده است؛ و پژوهشگران رشته‌های مختلف پژوهش‌های تطبیقی کارهای ناکرده و راه‌های نرفته را در برابر خود می‌بینند. از این روان‌نشار هر اثری در این زمینه، اعم از تألیف یا ترجمه، به شرطی که با روش‌ها و معیارهای شناخته و پذیرفته‌ی علمی باشد، غنیمت است.

«گزارش و ویرایش» دکتر جلیل دوستخواه از مجموعه نوشته‌های «جهانگیر کویرچی کویاجی» با عنوان «بنیادهای اسطوره و حماسه‌ی ایران» یکی از این غنیمت‌هاست. «غنیمت» است مخصوصاً به این دلیل که «گزارنده و ویراستار» تنها به ترجمه‌ی نوشته‌های مؤلف بسنده نکرده، و با «بی‌نوشت‌ها» و «بازبرد»های فراوان، در روشنگری موضوع پژوهش، و احیاناً تصحیح خطاهای مؤلف، بر ارزش‌های این کتاب افزوده و آن را تا حد یک اثر پژوهشی جاسنگین اعتلا بخشیده است.

«کویاجی» از پارسیان هند بود که در دانشگاه کمبریج درس خواند و در دانشگاه‌های هند به تدریس اقتصاد و خدمات دانشگاهی پرداخت. او در سال ۱۸۷۵ میلادی در بمبئی زاده شد و در سال ۱۹۴۳

درگذشت. «از وی، افزون بر پژوهش‌های ایران‌شناختی - که کار دل‌وی بود - کتاب‌هایی در زمینه‌ی موضوع‌هایی چون پول و ارز و مالیات در هند و بحران جهانی‌ی سرمایه‌داری در سالهای دهه ۳۰...»^۱ بر جای مانده است.

«بنیادهای اسطوره و حماسه‌ی ایران» مجموعه‌ی بی‌ست از شانزده «گفتار» که در دو بخش تنظیم شده است:

بخش یکم با عنوان «کیش‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان» در برگیرنده‌ی ده «گفتار» است که موضوع‌های متنوع و در عین حال به هم پیوسته‌ی را در بررسی تطبیقی «کیش‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان» در بر می‌گیرد. «افسانه‌های شاهنامه و هم‌تاهای چینی‌ی آن‌ها»، «بهرام یشت و اسطوره‌های کهن چینی»، «اخترشناسی و اختر شماری در بهرام یشت»، «سروش یشت و تاریخ صوفیگری در ایران و چین»، «خاندان گودرز: بخشی از تاریخ پارت در شاهنامه»، «رستم در افسانه و تاریخ»، «اژی‌دهاک در افسانه و تاریخ»، «سنگ نگاره‌ی طاق بستان»، مباحثی است که همراه با «درآمد» مؤلف و دو نقد کوتاه از مهرداد بهار، محتوای این بخش را تشکیل می‌دهد.

بخش دوم، «پژوهش‌هایی در شاهنامه» است که بعد از «سراغازه»، به مباحثی چون «یزدان شناخت و فلسفه در شاهنامه‌ی فردوسی»، «افسانه‌ی جام ورجاوند و همانندهای ایرانی و هندی‌ی آن»، «انجمن دلاوران کیخسرو شهریار»، «ادبسه‌ی ایرانی: گشتاسب در روم»، «می‌انورد اسفندیار در شاهنامه»، «زامیاد یشت و حماسه‌ی ایران (کیش آریاییان)» می‌پردازد.



جهانگیر کواردی کویانی
بنیادهای اسطوره و حماسه‌ی ایران
نشرده‌کننده: اسطوره‌شناسی
و حماسه‌پژوهی‌ی سنتز

● بنیادهای اسطوره و حماسه‌ی ایران

- گزارش و ویرایش: دکتر جلیل دوستخواه
- انتشارات آگاه، چاپ اول، ۱۳۸۰



چاپ‌های پیشین به حدی است که «کتاب کنونی» را می‌توان اثری تازه دانست. هم از پژوهنده و نویسنده و مترجمی چون او که از چهل سال پیش تا امروز همت خویش را در کار اوستاشناسی و شاهنامه‌پژوهی و ادب و فرهنگ ایران صرف کرده، و علاوه بر حدود ۱۰ کتاب، مقاله‌های پرشماری را در نشریه‌های درون مرزی و برون مرزی نشر داده است، جز این انتظاری نبود.

گرچه در ارزشمندی این کتاب، به دلیل افزوده‌ها و بازبردها و پی‌نوشت‌های بسیار سودمند مترجم گران قدر حرفی نیست؛ اما اشاره به برخی نکته‌ها و کاستی‌ها هم بی‌فایده نخواهد بود. این اشاره‌ها از قدر و ارزش این اثر نمی‌کاهد و چه بسا در بازپیرایی هرچه بیشتر آن در چاپ‌های بعدی مفید افتد.

نکته‌های مورد نظر را می‌توان به چند دسته تقسیم نمود:

۱. نابسندگی دلیل‌ها و نشانه‌هایی که مؤلف برای اثبات هم‌ریشگی و پیوندهای بنیادی کیش‌ها و اسطوره‌های ایران و چین آورده است؛
- این نابسندگی را در دو وجه عمده، شباهت‌های مفهومی و بنمایه‌ها (موتیف‌ها)، و شباهت‌های واژگانی و زبان‌شناختی، می‌توان دید.
- گرچه مترجم و دیگرانی چون زنده‌یاد مجتبی مینوی و زنده‌یاد مهرداد بهار به سست بودن دلایل مؤلف بر همسانی برخی بنمایه‌های

«کتاب‌نما»ی مفصل و کامل، دربردارنده‌ی ۱۸۳ عنوان فارسی (افزوده‌ی مترجم) و ۱۳۸ عنوان به زبان‌های اروپایی (که بیشتر آن‌ها، یعنی ۸۹ عنوان کتاب‌های بازبردی‌ی پژوهنده» را مترجم افزوده است)، و نیز «نام‌نما»یی از فهرست «نام‌های کسان، ایزدان، خدایان، دیوان، جاه‌ها، کتاب‌ها، گفتارها و پاره‌یی از کلیدواژه‌ها» بر ارزش‌های این کتاب افزوده است.

«جلیل دوستخواه»، مترجم و ویراستار کتاب، پیش‌تر هریک از دو بخش «کتاب کنونی» را جداگانه ترجمه کرده بود که بخش یکم نخستین بار در سال ۱۳۵۳ با عنوان «آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان» (تهران / جیبی) و دومین بخش آن اولین بار در سال ۱۳۷۱ با عنوان «پژوهش‌هایی در شاهنامه» (اصفهان / زنده‌رود) «چاپ‌خش» شده بود. او در چاپ فعلی این کتاب «به ویرایش و بازنگری و بازنگاری‌ی سرتاسر هر دو پاره‌ی این پژوهش» پرداخته و ویرایشی «بایسته و چشم‌گیر نسبت به چاپ‌های پیشین هر دو بخش کتاب» به دست داده است.

ارزش‌های پرشمار این «گزارش و ویرایش» تازه نسبت به

چینی و ایرانی اشاره کرده، و مترجم دو نمونه از این نقدها را در کتاب آورده و گاه انگشت تأکید بر آن نهاده است؛ اما - به هر جهت - این مهم ترین کاستی گفتارهای پژوهشی این مجموعه است. تا جایی که خواننده درمی یابد که پژوهشگر نتوانسته است از دام شیفتگی به نظریه‌ها (تئوری‌ها) و یافته‌های خویش رهایی یابد. او برای ثابت کردن هم‌ریشگی و پیوند برخی از افسانه‌های ایران و چین هیچ دستاویزی را کنار نهاده است. از کلیات جهان‌شمولی چون فرزندکشی، تا کم‌رنگ‌ترین شباهت‌های آوایی؛ و از شبیه‌سازی‌های درست و نادرست، تا غریب‌ترین تعبیرهای خود ساخته‌ی همچون همانندپنداری «بچه دیو سرخ» چینی با رستم که «هنگام زادن، روی و موی سرخ دارد و دستانش پر از خون است» (ص ۴۵).

۲- مهم‌ترین خطای روش شناختی در «گزارش و ویرایش»، این کتاب، جایگزین کردن متن (نسخه) اساس کار پژوهنده است با متنی (نسخه‌ی) دیگر از شاهنامه (هر چند متنی پیراسته‌تر).

روشن است که پژوهنده برداشت‌های خود را بر مبنای آن متن و ایبائی از شاهنامه ارائه داده که در دست داشته و اساس کار او بوده است. بنابراین اگر - به هر دلیل، مثلاً به این دلیل که نباید «چاپ‌های ناویراسته» و بیت‌های ناصصل و الحاقی را رواج داد - متن دست‌مایه‌ی پژوهنده را کنار بگذاریم، یافته‌های او (بیش از پیش) پا در هوا و نامربوط خواهد شد.

توضیح این که: اساس کار پژوهنده در بازبرد به شاهنامه، شاهنامه‌ی چاپ مکن بوده که مترجم جای آن را با بیت‌های «شاهنامه به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق» یا «شاهنامه، چاپ مسکو» عوض کرده است. اما درست این بود که او به پیروی از پژوهنده، به متن اساس کار او (هر چند برخی از بیت‌ها الحاقی باشد) وفادار می‌ماند؛ و هشدارها و تصحیح‌های خود و دیگران را در «ببی نوشت» می‌آورد.

۳- «زبان»، مثل هر پدیده‌ی دیگر، حتا بیش از بسیاری از پدیده‌های دیگر، دستخوش تغییر و تحول است. چه بسیار واژه‌ها که وارد زبان نسل گذشته بود و حالا پاک فراموش شده است. چه بسیار واژه‌ها که تا چند سال پیش کسی آن را به کار نمی‌برد و اکنون مدام بر سر زبان‌هاست. مقصودم از این هر دو گروه واژه‌ها، هم زایش و مرگ کلمه‌های یک زبان است؛ هم رفت و آمد واژه‌ها از زبانی به زبان دیگر. این که فرهیختگان و متولیان زبان در برابر این تغییر و تحول چه نقشی دارند (یا باید داشته باشند)؟ موضوعی است که جای پرداختن به آن در این نوشته نیست. اما آنچه مسلم است این که این تغییر و تحول امری ست ناگزیر و - اگر بشود گفت - «طبیعی». باید و نبایدها در چگونگی این تغییر و تحول مطرح است، نه در هستی آن. به عبارت سراسر تر: چه بخواهیم چه نخواهیم، زبان امری ست تحول‌پذیر.

بنابراین، کوشش برای «سره‌نویسی» و بازگشت به ریشه‌های کهن، اصیل (!)، خودی...؛ و پرهیز از واژه‌های دخیل، ناصصل، بیگانه...؛ اصولاً متضمن انکار خصلت تحول‌پذیری زبان خواهد بود. دکتر جلیل دوستخواه در «یادداشت» خود بر مجموعه گفتارهای مورد بحث «خشنود و سرفرازست که توانسته است خویشکاری خود را به جای آورد و در نگارش متن این گزارش، بی آن که پای‌بند سنگوارگی‌ی زبان نابهنجار و آشفته‌ی سده‌های پشت سر بماند و یا به فریفتاری‌ی سراب سره‌نویسی گرفتار آید، در ضمن بهره جویی از همه‌ی وام‌واژه‌های بیگانه تبار پذیرفته در زبان فارسی، حتا یک قاعده‌ی دستوری‌ی بیگانه را رهنمود کار خود قرار نداده است.» (ص ۸).

اما از همان نخستین سطرهای کتاب در می‌یابیم که «گزارنده و

ویراستار» اگر «پای بند سنگوارگی‌ی زبان [...] سده‌های پشت سر» نمانده - که نمانده -، اما نتوانسته است از «فریفتاری‌ی سراب سره‌نویسی» رهایی یابد.

گرچه من بر این باورم که توجه به ویژگی‌های لحنی و زبانی، و چگونگی نثر و بیان، تنها به متن‌های به اصطلاح «خلاقه» (شعر / داستان / نمایشنامه) منحصر نیست؛ و هر نوشته‌ی باید از نوعی تشخیص و تناسب زبانی برخوردار باشد؛ اما در نوشته‌های علمی و پژوهشی مهم‌ترین ویژگی همانا روشنی و روانی و دقت در بیان و نثر است.

در «گزارش و ویرایش» جلیل دوستخواه از «بنیادهای اسطوره و حماسه‌ی ایران» رویکرد به واژه‌های ایرانی تبار و پرهیز از «وام واژه‌ها و قاعده‌های دستوری‌ی بیگانه» لحن و زبانی متناسب با موضوع را به دست داده است؛ اما زیاده‌روی در این کار، مترجم را به «فریفتاری‌ی سراب سره‌نویسی گرفتار» کرده است. وقتی قرار باشد از «حتا یک قاعده‌ی دستوری‌ی بیگانه» استفاده نکنیم، ناگزیر به جای عضویت می‌نویسیم «عضو بودن» (... نامزد عضو بودن در... - ص ۲۶)؛ به جای اعضا: «عضوها» (... عضوهای انجمن آسیایی‌ی بنگال... - ص ۳۱)؛ به جای قدمت: «کهن بودگی»؛ به جای عوامل: «عامل‌ها»؛ به جای عناصر: «عنصرها»؛ به جای موارد: «موردها»... پافشاری در این گونه پرهیزها باعث خشکی نثر و محروم شدن نویسنده از بسیاری کلمه‌ها و اصطلاحاتی می‌شود که گرچه تباری «بیگانه» دارند، اما قرن‌هاست که در گنجینه‌ی واژگان زبان فارسی جا خوش کرده‌اند. اگر ما واژه‌هایی چون ترجمه و توجه و نتیجه و تغییر... و مشتقات آن‌ها را کنار بگذاریم، مجبوریم مثلاً به جای توجه داشته باشیم و شایان توجه است، بنویسیم «رویکرد داشته باشیم» (ص ۲۶) و «شایان رویکردست» (ص ۳۹). یا مثلاً به جای تغییر یافته، ناگزیر می‌نویسیم «دگر دیسگی یافته». اگر قرار باشد تمام جمع‌های عربی را به جرم این که با «قاعده‌ی دستوری‌ی بیگانه» جمع بسته شده‌اند دور بریزیم، لابد به جای اشراف، اعمال، جزئیات، عملیات... می‌نویسیم شریف‌ها و عمل‌ها و...! در این که ما که فارسی می‌نویسیم باید به قواعد زبان خود پای‌بند باشیم و بیشتر از واژه‌های ایرانی تبار استفاده کنیم، حرفی نیست؛ اما مطلق‌گرایی در این کار (همچون هر امر دیگری) ما را به بیراهه می‌برد.



۴- «رسم الخط» و همسانی یا گونه‌گونی آن حالا دیگر کم‌کم یکصد سالی می‌شود که موضوع بگومگوهای بسیار است. گرچه تا آنجا که من می‌دانم هنوز یک «رسم الخط» واحد و مورد پذیرش تمام سازمان‌های ذریبط و افراد ذیصلاح در دست نداریم؛ و هرکس به صلاح دید خود رسم الخطی را برمی‌گزیند و (احتمالاً) به آن وفادار می‌ماند؛ اما باز هم یک محدوده‌ی کمابیش آشنا و پذیرفته وجود دارد که فاصله گرفتن با آن، موجب نوعی «آشنایی زدایی» مزاحم و گاه نازیبا (گرچه زیبایی هم یک امر نسبی است) خواهد شد. کاهش سرعت خواندن و ضرورت مکث‌های بی‌فایده، اولین و کوچک‌ترین زیان این گونه گزاف کاری‌هاست.

تردید ندارم که «گزارنده» و «ویراستار» و «ورزیده» و دانشمندی چون دکتر جلیل دوستخواه برای هریک از گونه‌ها و شکل‌های نگاشت پیشنهادی خود دلیل‌های احتمالاً محکمه‌پسندی دارد؛ اما به نظر من بهتر است تا زمانی که این شکل‌های غریب پذیرش و رواج نسبی نیافته، از پافشاری بر آن و انگشت‌نما کردن نوشته‌های خویش بپرهیزد. من در این نوشته، در «بازبرد»‌های خود، به رسم الخط مأخذ وفادار مانده، و مثلاً «بررسی سنجشی اسطوره‌ها» را - با این که نمی‌پسندم - با همین رسم الخط نقل کرده‌ام. اما خود «گزارنده» و «ویراستار» گاه از روال یگانه‌ی پیروی نکرده است. برای نمونه، در جدانویسی یا پیوسته‌نویسی ترکیب‌ها «ایران شناخت» را جدا و «کتابشناخت» را پیوسته نوشته است. یا وقتی ترکیب‌هایی چون «پیشگفتار» و «پیشداوری» و «یکسونگری» و «دلپذیر» و ... را پیوسته می‌نویسد، چرا «چشم‌گیر» و «بی‌گیر» و «چشم داشت» و «دل‌خواه» و «این‌جا»... را جدا نوشته است؟

درباره‌ی رسم الخط کتاب به یک نکته‌ی دیگر هم اشاره می‌کنم و می‌گذرم: من نیز همچون دکتر دوستخواه در نوشتن «است»، هرجا که «ا» خوانده نمی‌شود آن را نمی‌نویسم. مثلاً به جای «ایرانی است» و «کاملی است» و «سوگواری است» ترجیح می‌دهم بنویسم: «ایرانی ست» و «کاملی ست» و «سوگواری ست». اما در این کتاب در جاهایی هم که زبر (فتحه) خوانده می‌شود، «ا» حذف شده است. مثل: «کامل ست»، «این ست»، «آشکار ست» (همه در ص ۴۹). لاید بنا را بر این نهاده‌اند که «ا» (که به «است» متعلق است) به آخرین حرف کلمه‌ی قبل منتقل شود. این کار به نظرم خطاست.

۵- همه‌ی ما با علائم اختصاری و «کوتاه‌نوشت»‌هایی که معمولاً در آثار پژوهشی به کار می‌رود آشنایم. مثلاً با دیدن واژه‌های «معین»، «نفیسی»، «دهخدا»، بی‌می‌بریم که مقصود «فرهنگ فارسی دکتر محمد معین» و «فرهنگ ناظم الاطباء نفیسی» و «لغت‌نامه دهخدا» است. یا در متون حافظ شناسی با دیدن «غنی - قزوینی»، «خانلری»، «نیساری»، «سایه»... می‌فهمیم که منظور نویسنده دیوان حافظ به تصحیح نام بردگان است.

این گونه «کوتاه‌نوشت»‌ها، یا آن قدر شناخته شده است که نیازی به معرفی آن نیست. یا نویسنده هریک از علائم اختصاری برگزیده‌ی خود را در آغاز یا پایان کتاب معرفی می‌کند.

مقصود از این علامت‌های اختصاری پرهیز از درازنویسی و کاستن از حجم «بازبردها» (ارجاعات)، و آسان کردن خوانش دقیق کتاب است.

در «گزارش و ویرایش» جلیل دوستخواه نیز این گونه «کوتاه‌نوشت‌ها» و معرفی آن‌ها در آغاز کتاب (صص ۱۱ تا ۱۹) هست. اما به علت فراوانی «کوتاه‌نوشت‌ها»، و در برخی موارد نا ضرور بودن یا کژسلیقی در انتخاب علامت اختصاری، نه تنها کار خواندن و فهمیدن آسان نمی‌شود، بلکه آن را کند هم می‌کند. مثلاً با دیدن

علامت «هب» یا «هد» باید به صفحه‌ی ۱۷ بازگردیم و این علامت‌ها را بیابیم و ببینیم که مقصود از آن «همین بخش» و «همین دفتر» است. یا با دیدن حرف «گ» (به جای علامت مرسوم «م») در پایان یک «پی‌نوشت» باید کمی مکث کنیم و به یاد بیاوریم که مقصود «گزارنده» (مترجم) است.

بسیاری از این «کوتاه‌نوشت»‌ها را می‌شد کنار گذاشت. برای نمونه، «پاد» به جای «پادشاهی»؛ «پهل» به جای «پهلوان»؛ «چا» به جای «چاپ»؛ «خلا» به جای «خلافت»؛ «دف» به جای «دفتر»؛ «ز» به جای «زبان»... کوتاه‌نوشت‌هایی هم هست که نشانه‌ی مناسب‌تر و گویاتری می‌شد برای آن‌ها برگزید. مثلاً به جای «اخ»، «انجمن - ایران»، «ایل»، «خا»، «روا»... می‌توانست به ترتیب از نشانه‌های روشن‌تر «اختر»، «لیگ»، «ایلید»، «خالقی»، «روایات»... استفاده کند.^۲

انصاف نیست که این نوشته پایان یابد و از آراستگی و زیبایی کتاب و همتی که ناشر در کار نهاده یادی نشود. بی‌غلط بودن متن (تقریباً)، چاپ روشن و بی‌ریختگی و یک دست (کم رنگ و پررنگ نشدن متن چاپ شده)، انتخاب حروف (فونت‌ها) و علامت‌های متعدد و مناسب، زیر و زبرگذاری سودمند، صفحه‌آرایی متعادل و متناسب (نه خیلی فشرده و پر، نه زیاد ولنگ و باز)، تجلید و صحافی خوب و طرح جلد (روکش جلد) عالی... از ارزش‌های کتاب است. نام‌های «مینو حسینی» به عنوان «سرپرست تولید و ویرایش رایانه‌ای»، و «علی حسینی‌خانی» به عنوان «ناظر فنی»، در شناسنامه‌ی کتاب؛ و نام «علیرضا اسپهبد»، به عنوان طراح و نقاش روکش جلد، در کنار روکش جلد چاپ شده است که پیرایش و آرایش کتاب مرهون دقت و همت آنهاست.

پانوشته‌ها:

۱- تمام عبارت‌هایی که در «ا» آمده، از کتاب یاد شده است، و با همان رسم الخط.

۲- نه ارزش‌های این کتاب به همین مختصر منحصر است، نه کاستی‌های آن. امیدوارم کسی که اهلیتی بیش از من دارد، و متن اصلی گفتارها را هم در دست داشته باشد، به بررسی مفصل‌تر و ارزیابی دقیق‌تر این «گزارش و ویرایش» بپردازد؛ و «کتاب کنونی» در چاپ‌های بعدی، از این هم که هست پیراسته‌تر منتشر شود. برای این که ادعای من پُر بی‌وجه هم نباشد، فقط یک نکته‌ی ظریف را یادآور می‌شوم:

در گزارشی از یک باور کهن، که طبعاً با انواع باورهای قدیمی و به اصطلاح «عوامانه» درآمیخته است، چنین می‌خوانیم: «فرورفته‌ترین ریشه‌های این سروها که هزار سال کهن بودگی دارند، به کالبد یک عروسک خیمه‌شب‌بازی به بلندی هیجده سانتیمتر می‌مانند.» (ص ۵۱). «هرگاه کسی نزدیک به پنج کیلوگرم از تراشه‌ی این ریشه‌های عروسک‌وار را بخورد، خواهد توانست هزار سال زندگی کند.» (ص ۵۲).

روشن است که در چنین متنی برگردان واحد طول و واحد وزن قدیمی و بومی به «سانتیمتر» و «کیلوگرم» موضوع را به یک شوخی نزدیک می‌کند. جای این گونه معادل‌گذاری‌ها در «پی‌نوشت‌ها» است. آوردن آن در متن - چه کار پژوهنده‌ی اصلی باشد، چه کار «گزارنده» و «ویراستار» - کاری نادرست است.